

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

فرمایش مرحوم شیخ (رحمة الله علیه) را ملاحظه فرمودید، چون در کلام مرحوم شیخ در دو قسمت بحث شد، یکی بحث از استصحاب صحّت که ما مستصحب را صحّت الاجزاء قرار بدهیم، که مرحوم شیخ این را نپذیرفتند. دوم بحث از استصحاب هیئت اتصالیه است که بالأخره در آخر مرحوم شیخ این استصحاب را پذیرفتند.

استصحاب هیئت اتصالیه در فرضی که ما شک در قاطع داریم، یعنی استصحاب در فرض شک در مانع را هم نپذیرفتند اما در شک در قاطع که ما مستصحب را هیئت اتصالیه قرار بدهیم این استصحاب را مرحوم شیخ پذیرفتند. اینجا یکی دو نکته به صورت اشکال بر فرمایش شیخ عرض می‌کنیم بعد بحث را مفصل‌تر دنبال می‌کنیم.

نکته اول در کلام مرحوم شیخ

ما ابتدا از همین استصحاب هیئت اتصالیه بحث را شروع می‌کنیم، اول در همین هیئت اتصالیه بحث را تمام می‌کنیم بعد وارد در استصحاب صحّت می‌شویم، نسبت به هیئت اتصالیه آخرین مطلبی که شیخ جواب داد اشکال اصل مثبت بود، همانطوری که در جلسه قبل در ذهن بعضی از آقایان آمد این جواب جواب درستی نیست اینکه شیخ فرمودند اینجا واسطه خفی است و اینجا ما به دنبال اثبات وجوب استیناف و عدم وجوب استیناف هستیم این استیناف همان اعاده است و ما مکرر دیدیم در کلمات اصولیین و فقها که اعاده از احکام شرعی نیست، اگر یک عملی مطابق با مأمور به در نیامد و وجوب اعاده پیدا کرد، وجوب الاعاده که از آثار شرعی نیست، این اولاً.

ثانیاً اگر وجوب الاعاده از آثار شرعی باشد عدمش که مسلّم از آثار شرعی نیست در حالی که در اینجا اثری را که می‌خواهند بر این استصحاب هیئت اتصالیه بار کنند عدم وجوب اعاده است، عدم لزوم استیناف است. فعلاً به مرحوم شیخ این اشکال وارد است که استیناف لیس من الآثار الشرعية اولاً و اگر ما هم بپذیریم استیناف و اعاده از آثار شرعی است مسلّم عدمش که دیگر از احکام شرعیه نیست، عدم وجوب الاستیناف عدم که نمی‌تواند حکم شرعی باشد.

نکته دوم در کلام مرحوم شیخ

نکته دوم در این مطلب بود که اگر بخواهیم هیئت اتصالیه را استصحاب کنیم اینجا تا مجموع نیاید هیئت اتصالیه نیامده، گفتند عرف آن بقیه‌ی اجزائی که نیامده را نازل منزله‌ی موجود فرض می‌کند و کأنّه این کسی که عازم بر این است که بقیه الاجزاء را

بیاورد عرفاً در حکم موجود است ولو عقلاً موجود نشده اما عرفاً در حکم موجود است و اینکه شیخ فرمود این استصحاب در اینجا مبتنی بر مسامحات عرفیه است بگوئیم یک چنین مطلبی را اراده کرده، این هم اشکال دارد.

اولین اشکال این است که عرف چنین تنذیری نمی‌کند، ما وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم یک عمل مرکبی که حالا فرض کنید همان جزء اولش را انجام داده، 49 جزء دیگر دارد، عرف نمی‌گوید این 49 تای بقیه نازل منزله‌ی موجود است. جایی که کسی اکثر اجزاء را انجام داده، یکی دو جزء باقی مانده بعید نیست که بگوئیم عرف مسامحه می‌گوید این یکی دو جزء بقیه به منزله موجود است و الا کسی که هنوز یکی دو جزء بیشتر انجام نداده نمی‌توانیم بگوئیم عرف می‌گوید بقیه الاجزاء را گویا انجام داده این به هیچ وجه قابل قبول نیست. اگر اکثر اجزاء را انجام داده باشد این لا یبعد که عرف اینجا بقیه را در حکم موجود بداند.

اما اشکال دوم این است که در همین فرضی هم که ما می‌گوئیم عرف بقیه الاجزاء را در حکم موجود می‌داند این مسامحه‌ی عرفیه به درد نمی‌خورد، یعنی ما همه جا نمی‌توانیم مسامحات عرفیه برای ما رافع اشکال است، بگوئیم اگر عرف مسامحه یک چیزی را موجود می‌داند آیا ادله‌ی استصحاب می‌آید چنین موردی را شامل شود؟ می‌گوید اگر یک چیزی می‌دانید نیست اما با تسامح عرفی موجود است، این ادله‌ی استصحاب چنین چیزی را نمی‌گیرد، عرف گاهی اوقات می‌گوید اینکه هست همان سابق است تسامح می‌کند می‌گوید این آب کُری که دو قاشق از آن برداشته شده همان آب کُر سابق است، این قابل قبول است.

بعداً هم بحث موضوع استصحاب را که مطرح می‌کنیم مفصل هم راجع به این بحث می‌کنیم، تسامح عرفی در چنین مواردی که الموجود فعلاً کالموجود سابقاً این را ما قبول داریم اما در جایی که خود عرف هم می‌داند همان جزءش نیامده با تسامح یعنی اگر به عرف بگوئیم دقت کن می‌گوید بله نیامده و نیست، به عبارت دیگر ما وقتی بحث مرجعیت عرف را مطرح کردیم آنجا گفتیم وقتی در فقه و اصول می‌گوئیم به عرف مراجعه می‌کنیم یعنی عرفی که دقت دارد.

عرفی که دقت دارد می‌گوید یکی دو قاشق بردارید می‌دانم یک مقداری کم شد با توجه به اینکه کم شده می‌گویم این همان است، من این را با آن یکی می‌دانم. اما جایی که عرف یک مقدار تأمل کند می‌گوید این مرکب هنوز دو جزء دیگر دارد اگر مسامحه هم بگوید فی حکم الموجود است این تسامح دیگر برای ما قابل اعتبار نیست، اینکه آقایان این تعبیر را دارند لا عبرة بالتسامحات العرفية اینجا را می‌گیرد.

پس ببینید این دو اشکال بر این بیان وارد است و در نتیجه اشکال اصلی این می‌شود که شیخ چرا ما نحن فيه را به مسئله‌ی استصحاب کریت تشبیه کرد. ما در استصحاب کریت یک مسامحه‌ی عرفیه ی قابل قبول داریم، عرف می‌گوید ولو می‌دانم دو تا قاشق برداشته شده ولی این را من همان می‌دانم ولی در ما نحن فيه اگر عرف دقت کند عرف هم می‌گوید این إذا انتفی الجزء انتفی الكل، این یک حکم عقلی محض که نیست، عرف هم درک می‌کند، می‌گوید حالا من اغماض کنم بگویم این در حکم موجود است اما این تسامح به درد ما نمی‌خورد و قابل اعتماد نیست.

آقایان می‌گویند در استصحاب که ما می‌گوئیم واسطه خفی مضر نیست و اصل مثبت در جایی که واسطه هست خفی است، آیا اینجا وقتی به عرف بگوئیم عرف متوجه چه می‌گوید؟ عرف متوجه می‌گوید اینجا نیست، آن دقت عقلی یک واسطه است من اصلاً این را کالعدم می‌دانم نه اینکه عرف را مسامحه‌اش کالعدم بداند، نه! باز دقت کنید مسامحه یعنی دقت را کنار بگذارید، توجه را کنار بگذارید، عرف می‌گوید من اگر هم دقت کنم، اگر هم آن واسطه را که عقل درک می‌کند ببینم، مع ذلک می‌گویم این لیس بموجود، در تعریف واسطه خفی دو تا بیان وجود داشت، یک بیان که در السنه هم هست این است که عرف می‌گوید این واسطه‌ی خفی را من اصلاً اینجا مسامحه می‌کنم و می‌گویم واسطه هست اما اشکالی ندارد، این واسطه ضعیف است.

این یک واسطه‌ی ضعیفی است اما هست، این یک بیان است برای واسطه‌ی خفی. اما واسطه‌ی خفی که ما معنا کردیم به تبع

امام (رضوان الله تعالى علیه) که یک معنای دقیقی کرده بودند از عبارات خود شیخ هم در رسائل همین استفاده می‌شود، یعنی عرف با دقت می‌گوید لیس بموجود، نمی‌گوید موجود و ضعیف، می‌گوید لیس بموجود، این لا واسطة فی البین. بعد می‌گوئیم عرف در چنین جایی خود شیخ هم که می‌گوید معتبر است این چنین است، مثال دوم در بقاء موضوع در استصحاب است.

حالا می‌آئیم در مثال بقاء موضوع؛ ما یادمان هست که در بحث مرجعیت عرف مواردی که فقها به عرف مراجعه می‌کنند یک مقدار متعددی را احصاء کردیم، یکیش در بحث بقاء الموضوع است، در این بحث عرف با توجه می‌گوید این همان است، این با توجه یعنی چه؟ یعنی عرف می‌گوید این یک مقداری تغییر کرده، الماء المتغیر قبلاً متغیر بوده الآن که می‌خواهیم استصحاب کنیم این نجاست را اثبات کنیم تغییرش از دست رفته ولی عرف می‌گوید این آب همان است، ولو عرف توجه دارد به اینکه الآن تغییر از بین رفته و زائل شده اما می‌گوید این آب غیر متغیر با توجه می‌گویم همان آب متغیر است، این همان است، اما به عقل بگوئیم، عقل می‌گوید آب غیر متغیر نمی‌تواند متغیر باشد، این نمی‌تواند آن باشد، ولی عرف می‌گوید همان است.

اینکه در فقه و اصول می‌گوئیم باید به عرف مراجعه کرد این نکته هم در همان فرمایشات امام به نظرم تصریح شده بود که می‌فرمودند مقصود عرف متوجه است، عرفی که دقت هم بکند و الا عرفی که لا ابالی‌گری کند، عرفی که بنایش را می‌گوید بر تسامح، اینجا به درد ما نمی‌خورد و این لا عبرة بالمسامحات العرفیه یک بیانش این است که در مواردی که ما تهدید شرعی داریم لا عبرة، که روشن است، جایی که شارع یک چیزی را معین کرده اصلاً دیگر اینجا عرف و مسامحات عرفیه به درد ما نمی‌خورد.

بعبارة آخری این لا عبرة بالمسامحات العرفیه در جایی که شارع با عنایت گفته هشت فرسخ، مقدار کر را معین کرده، عشرة ایام، یکیش هم در عشرة ایام در قصد اقامت است، حالا اگر کسی یک ساعت کمتر از عشرة ایام بماند، اینجا قصد اقامت محقق می‌شود و دقیقاً باید ده تا 24 ساعت بماند، قصد ماندن ده تا 24 ساعت را داشته باشد، اینجا مسامحات عرفیه به درد نمی‌خورد. در بلوغ اگر بیائیم روی مسئله‌ی سن - دو علامت دیگر را کنار بگذاریم - اگر یک ساعت هم از سن قمری کمتر باشد بلوغ واقع نشده.

پس ما اینجا اشکال دومی که بر مرحوم شیخ داریم این است که ما نحن فیه را چرا قیاس کردیم به مسئله‌ی کریت، اشکال دوم این است که عرف در اینجا اولاً معدوم را بمنزلة الموجود نمی‌داند، این یک. ثانیاً اگر هم بداند این تسامح برای ما به درد نمی‌خورد، اینجا باید محققاً موجود باشد و الا اگر مسامحةً بخواد موجود باشد فایده‌ای ندارد.

نکته سوم در کلام مرحوم

اما اشکال سوم که بحث مهمی را می‌خواهیم شروع کنیم این است که شیخ چرا بین مانع و قاطع فرق گذاشت؟ ما ترتیب بحث‌مان این است که مرحوم شیخ آمده‌اند بین جریان استصحاب در قاطع و جریان استصحاب در مانع فرق گذاشتند، برای اینکه ببینیم این فرمایش شیخ درست است یا نه؟ اول یک بحثی می‌کنیم که آیا قاطع و مانع دو چیز است؟ یا اینکه یک شیء سومی به نام ناقض هم داریم؟ اگر کسی گفت همه اینها یکی است، سه تا عنوان است مصداقش هم بر مصداق واحد هم هست بگوئیم قاطع، مانع و ناقض، بعد دیگر مجالی برای فرمایش مرحوم شیخ باقی نمی‌ماند لذا ما فردا اولاً یک نکته‌ای را باز سؤال می‌کنیم ببینیم شیخ چه چیزی در ذهنش بوده در فرق بین قاطع و مانع و بعد وارد این بحث می‌شویم که آیا ما چیزی به نام قاطع و مانع داریم یا نه؟

چون مرحوم نائینی اولین اشکالی که کردند این است که در نماز ما چیزی به نام هیئت اتصالیه نداریم برخلاف آنچه که مشهور قائل اند. طبق همین اشکال نائینی این بحث کلی را مطرح می‌کنیم، بعد می‌آئیم این بحث را مطرح می‌کنیم که چه داشته باشیم و چه نداشته باشیم، بر فرض اینکه این قاطع و مانع دو تا باشند، آیا این تفصیلی که شیخ گذاشتند درست است یا نه؟

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ